

که به زبان اشعای نبی گفته شده بود: تمام گردد که اوضاعهای ما را گرفت و مرضهای ما را برداشت.

پیروی از عیسی

¹⁸ چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کناره دیگر روند. ¹⁹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: استاد! هر جا روی، تو را متابعت کنم. ²⁰ عیسی بدو گفت: روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه‌ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست. ²¹ و دیگری از شاگردانش بدو گفت: خداوند! اول مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم. ²² عیسی وی را گفت: مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.

عیسی و طوفان در دریا

²³ چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند. ²⁴ ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدی که امواج، کشتی را فرو می‌گرفت؛ و او در خواب بود. ²⁵ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: خداوند! ما را دریاب که هلاک می‌شویم! ²⁶ بدیشان گفت: ای کم ایمانان، چرا ترسان هستید؟ آنگاه برخاسته، بادهای دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد. ²⁷ اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: این چگونه مردی است که بادهای دریا نیز او را اطاعت می‌کنند!

عیسی شفا می‌کند دو دیوانه را

²⁸ و چون به آن کناره در زمین جَرَسِیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و به حدی تندخوی بودند که هیچ‌کس از آن راه نتوانستی عبور کند. ²⁹ در ساعت فریاد کرده، گفتند: یا عیسی ابن‌الله، ما را با تو چه کار است؟ مگر در اینجا آمده‌ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟ ³⁰ و گله گراز بسیاری دور از ایشان می‌چرید. ³¹ دیوها از وی استدعا نموده، گفتند: هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست. ³² ایشان را گفت: بروید! در حال بیرون شده، داخل گله گرازان گردیدند که فی‌الوقت همه آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند. ³³ اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای

عیسی شفا می‌کند جزامی را

¹ و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند. ² که ناگاه یک جزامی آمد و او را پرستش نموده، گفت: ای خداوند، اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی. ³ عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: می‌خواهم؛ طاهر شو! که فوراً جزاما و طاهر گشت. ⁴ عیسی بدو گفت: زنهار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه‌ای را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.

عیسی شفا می‌کند خادم افسر رومی را

⁵ و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، افسر رومی نزد وی آمد و بدو التماس نموده، گفت: ⁶ ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و به شدت متالم است. ⁷ عیسی بدو گفت: من آمده، او را شفا خواهم داد. ⁸ افسر رومی در جواب گفت: خداوند! لایق آن نیام که زیر سقف من آیی. بلکه فقط سخنی بگو و خادم من صحت خواهد یافت. ⁹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود فلان کار را بکن، می‌کند. ¹⁰ عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: هرآینه به شما می‌گویم که: چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام. ¹¹ و به شما می‌گویم که: بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست. ¹² اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد. ¹³ پس عیسی به یوزباشی گفت: برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود، که در ساعت خادم او صحت یافت.

عیسی شفا می‌کند مادر زن پطرس را

¹⁴ و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادر زن او را دید که تب کرده، خوابیده است. ¹⁵ پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت. ¹⁶ اما چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید. ¹⁷ تا سخنی

ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس دیوانگان را شهرت دادند.³⁴ و اینک، تمام شهر برای نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.